یادداشت

بارادوکس فضای مجازی

از آرمان دموکراسی تا چالش پوپولیسم

محمد محمودی‌کیا*

توسعه شبکه‌های اجتماعی، رؤیای «فضای عمومی» هابرماس را محقق کرده، اما این فضای جدید به جای تقویت خرد جمعی، اغلب صحنه تردن‌سازی‌های پوپولیستی و هدایت‌شده است. این یادداشت با پذیرش حق مسلم اظهارنظر شهروندان، راه برون‌رفت را در «دموکراسی مشورتی نخبه‌محور» جست‌وجو می‌کند. توسعه روزافزون شبکه‌ها و رسانه‌های اجتماعی و تحقق شانه‌زده آرمان دموکراتیزاسیون فناوری، موجب شد افراد در قامت یک رسانه، کنشگری داشته باشند که به نوعی یادآور ایده هابرماس در ایجاد شرایط ایدئال برای سخن و گفت‌وگو بر بستریک فضای عمومی البته در شکلی غیرمکان‌مند و مجازی است. این امکان فناورانه در کنار فرصت‌های فراوان، واجد برخی چالش‌های معرفتی و کارکردی نیز هست. یارادوکس انبوهی و اعتبارسنجی دو چالش عمده درون این امکان نوظهور است. البته فقدان نظام تنظیم مقررات یا سازوکارهای قانونی می‌تواند بر تشدید وضعیت نابهنجار ناشی از تهدیدات مورد اشاره تاثیرگذار باشد. در این بین، مسئله سیاست در معنای سیاست‌گذاری و حکمرانی از جمله موضوعاتی است که بر بستر شبکه‌ها و رسانه‌های اجتماعی بیشترین توجهات را به خود جلب کرده و همگان می‌کوشند تا به‌نوعی، نظر و دیدگاه خود را درباره موضوعات سیاسی اظهار کنند که در یک نگاه، حکی طبیعی برای شهروندان درون یک نظام مردم‌سالار است که البته باید تابع قوانینی نیز باشد.

با ایـن حال، نگارنده ضمن احتـرام به حق عمومی شـهروندان در اظهارنظر درخصوص مسـائل زیسـت اجتماعی و فردی و نیز آزادی بیان، معتقد است باید بیـن سـاحت‌های مختلف و نیـز نقش‌های درون یـک جامعه تمایز قائل شـد. از این رو، نگارنده بر این باور اسـت که سیاست‌گذاری و نه سیاست‌ورزی، آن مرتبه اجرایی را دارد که قابلیت تنزل به امر عمومی را نداشـته باشـد. البته چنانچه پیش‌تر نیز تاکید شـد، همگان در اظهارنظر ـ سیاسـت‌ورزی، باید در چارچوب یک قانون فراگیر، شامل و مورد پذیرش اکثریت، آزاد باشند. ولی آنچه در ساخت سیاست باید فاعلیت و عاملیت محوری داشته باشد، نظر نخبگان و صاحب‌نظران است و نه تردن‌سازی‌های رسانه‌های اجتماعی آن هم در شکلی هدایت‌شده!

قاعده بر آن اسـت که قطب‌نمای نخبگان بالاصالة، منافع ملی اسـت و ترجیحات فردی، قومی و حزبی اصولا نباید تاثیری در اجتهاد ایشـان داشته باشد. البته برای امتناع از درافتادن البیسـم به دام الیگارشی، نیازمند ایجاد یک فرایند باز، شفاف و مشارکتی برای شناسایی مستمر نخبگان هستیم تا نحوه گزینش و ارزیابی عملکرد آنها مبتنی بر آن سازوکارها و معیارهای تعریف‌شده، قابل حصول باشد.

باید توجه داشت که کمپین‌سازی‌های رسانه‌ای گاه به واسطه فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی و غیاب یا بی‌کنشی بخش قابل‌توجهی از جامعه، به صورت شاخ‌دار و اداتی، تصویر نظر اکثریت را بازنمایی می‌کند و گاه ناشی از اراده‌ای هدایت‌شده از سوی سیاسـت‌مداران و صاحبان قدرت، انعکاسی از کرایش‌های پیوپولیستی را بازتاب می‌دهد که در بیشـتر موارد نفع شخصی و جریانی را نمایندگی می‌کند تا منفعتی ملی؛ دو رویدی محرب در حکمرانی مدرن که از هر دو آنها باید اجتناب کرد.

باید به این واقعیت توجه داشـت که جامعه یک کل واحد و درهم‌حال متکثر متشـکل از طبقات، صنوف، کارگزاران فردی و رسـانه اسـت و نخبگان هر بخش، هدایتگران اصلی آن بخش از جامعه‌اند. چرایی تاثیرگذاری و نیز بسـیج اجتماعی نیروها و منابع را دارند. ایران امروز نیازمند نخبه‌گرایی و نخبه‌پروری است و عقلا می‌بایسـت از قدرت‌یابی الیگارش‌های فاسد غیرمسئول امتناع کنند. امروز نیازمند نخبگانی هسـتیم که ملی می‌اندیشند و ملی دیده می‌کنند و ملی کنشگر هسـتند. کنشـگرانی که تنها و تنها، منفعت ملی را در کانون توجهات خود دارند و بر اساس مسئولیت اخلاقی خود اقدام می‌کنند. اما آنچه اشاره شد، نافی اهمیت و نقش خود جمعی نیسـت. در واقع، ایجاد تعادل بین خرد نخبگانی و خرد جمعی نکته درخورتوجه ما در این سـاحت چنانچه اشاره شد، دیگری دموکراسی ساحت، نظر متخصصان حیاتی است. اما نهادهای نمایندگی و اراده مردم هسـتند که جهت‌گیری نهایی را مشخص می‌کنند. در واقع، نخبگان نقش اصلی را در تصمیم‌سازی و نهاد نمایندگی به عنوان اراده عمومی، نقش تصمیم‌گیر و انتخابگر را عهده‌دار هسـتند. نگارنده بر این باور اسـت که دموکراسی یک روش عقلانی برای حکمرانی اسـت و از قابلیت تعدیل و ارتقای دائمی فرایندها برخوردار است؛ بنابراین تاکید نگارنده بر نخبه‌گرایی به هیچ وجه به معنای به رسمیت شناختن نرخ تهی نوکرش بازتمیولیا یا بردسالاری سـیاسی نیسـت، بلکه تاکیدی است بر اهمیت‌بخشیدن به نظرات نخبگان در سیاسـت‌گذاری و حکمرانی و هنداری اسـت نسبت به نگرش‌های پیوپولیستی فاقد مبنای علمی. این سال مطرح می‌شود که نخبگان چه کسانی هستند و چگونه اطلاق و منابع ملی چگونه تعریف مفهومی می‌شود؟

نخبگان، سرآمدان و برجستگان جامعه علمی کشور و صاحبان تجربه از میان کارگزاران حوزه علمیه و نیز دلسوزان نسبت به ایران با جمهوری اسلامی هستند؛ خواه مقیم. خواه غیرمقیم! منافع ملی نیز متشمل بر حفظ تمامیت سرزمینی، حفظ و ارتقای منزلت ملی در سطح بین‌المللی و حفظ و ارتقای قدرت در سطح رویسـنمی، استفاده حداکثری از فرصت‌های سطح نظام و کمینه‌ساختن تهدیدات و موانع بر سر راه تحقق هدف ملی است. اما آنچه از مجموع مقدمات بالا قابل ارائه اسـت، طرح نظری الگوی «دموکراسی مشورتی نخبه‌محور» به عنوان تلاشی نظری برای عبور از موانع موجود در الگوی دموکراسـی مسـتقر و نیز بیشنهادی برای ارتقای سـطوح کارآمدی نظام سیاسی اسـت. نقطه اصلی این الگو، تاکید بر نقش نخـبگان در چارچوب کارگزاری حداکثری نهاد دانشـگاه اتاق‌های فکر و اندیشـه‌ورز، اندیشکده‌ها و شوراهای مشورتی در شکلی فعال، کنشگر، تاثیرگذار، تصمیم‌ساز با ساختاری طولی و غیررسمی است. لازم به ذکر است که نگارنده به هیچ وجه به دنبال بسط سازمانی دولت و توسعه بیروکراسی غیرکارآمد نیست؛ چراکه ساختارسـازی سازمانی و گسـترش تشـکیلاتی، تنها تکرار تجربه ناموفق کارمندپروری اسـت.

به نظر می‌رسد باید راهی که تخصص‌گرایی را با مردم‌سالاری پیوند دهد و نظم هنجاری سـیستمی مورد انتظار را از آفات محتمله در هر دوی اینپیسم و دموکراسـی مصون بدارد، نیازمند تدقیق در چه بیشـتر و واکاوی‌های علمی اسـت که نگارنده، نزدیک‌ترین راه برای حصول بـه آن را در درون یک دیالکتیک گفت‌وگوی انتقادی جسـت‌وجو می‌کند؛ اما نکته مهم آنجاسـت که دیالکتیک انتقادی بدون دیالوگ، خود می‌تواند موجد چالشـی بزرگ‌تر از چالش موردنظر و مفروض فعلی باشد. نگارنده ضمن تاکید بر نقش عاملیت و کنشگری اصیل جامعه در تعیین سرنوشـت و مسیرهای نیل به آن به هیچ وجه قائل به حذف مردم از فرایند سیاسـت‌گذاری نیسـت، بلکه با تاکید بر نقش نهادهای جامعه مدنی، سیاست‌گذاری را محصول کنشگری و دیالوگ میان نخبگان با نمایندگان جامعه می‌داند؛ امری که هر دو روی آن در جامعه امروز مغفول است. تحقق این مهم نیازمند تقویت نقش و کنشگری نیروهای واسط در جامعه همچون احزاب و حتی کنـگران مدنی اسـت؛ با اینان به نمایندگی از جامعه بتوانند به استقرار تعادل سـیستمی کمک کنند. طبعا تحقق این مهم نیازمند حضور مؤلفه‌های مختلفی چون: تأمین الزامات قانونی برای تقویت حضور احزاب و دیگر اشـکال نیروهای مدنی در عرصه سیاسـت‌گذاری و ارتقای سطوح سواد رسانه‌ای و سیاسی شهروندان درون جامعه است. در این مدل، نخبگان در عرصه عمومی ظاهر می‌شوند، ایده‌های خود را به چالش می‌کشند و از طریق گفت‌وگوی واقعی با مردم، برای ایده‌های خود مشـروعیت و مقبولیت کسـب می‌کنند و نه اینکه در اتاق‌های درسـته، تصمیم‌گیر باشند.

* استاد دانشگاه و اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

عکس: ایرنا

تحلیلی از جلسه اقتصاد رفتاری

فروپاشی طبقه متوسط و بحران نرمالیتی ایران

حمید بهلولی

این متن به تحلیل وضعیت اجتماعی و فرهنگـی جامعه ایران در قالب روایتی از یک جلسه علمی اقتصاد رفتاری می‌پردازد و از طریق آن وضعیت «وقفـهٔ اجتماعی» حذف طبقه متوسـط و تأثیرات این تغییرات را بررسـی می‌کند. نویسنده اشاره می‌کند که طبقه متوسـط به دلیل هزینه‌های اقتصادی در حال حذف‌شـدن اسـت و فرزندان تحصیل‌کـرده آنهـا در حال مهاجرت. جامعـه باقی‌مانده به دو طبقه بسـیار فقیر و طبقه‌ای رانتی و مصرف‌گرای افراطی با تبذیری تقسـیم شـده است. طبقه فقیر بیشتر به سـمت حرافات گرایش پیدا می‌کند؛ «حالی‌که طبقه ثروتمند به دنبال علم کاذب (سـودوسـاینس) و فلسـفه‌های پوچ‌گرایانه است.

دریـک عصـر دلکیـر، دعـوت به جـلسـه‌ای شـده بودم کـه عنـوان آن بحث علمـی اقتصـاد رفتـاری و رونمایـی از ترجمه جدید کتـاب معروف دانیـل کانمن «Thinking, Fast and Slow» (تفکر با درنگ و بی‌درنگ، که به نظر من این نام‌گذاری بی‌مسمایی است و موضوع کانمن درنگیدن نیسـت و ظاهرا برای اینکه با ترجمه فعلی «تفکر تند و کند» متفاوت باشد، این عنوان انتخاب شده است و نشانه نشناختن عملکرد مغز و ذهن توسط مترجم است) بود.

این جاتب را نحوه تفکر و نیز مقایسه کانمن در این کتاب و کتاب بعدی او تحت عنوان «نویز» و استفاده از آن در سیاست‌گذاری‌ها و قضاوت‌ها و علاقه‌مند بودم از زبان محققان دیگری تأثیر آن بر اقتصاد و فاهم جهان را بشنوم. اما آنچه بیشتر بنا گرفتم، از ترکیب و فضای جلسه بود که خود نشانی از تأثیر اقتصاد بر فرقه‌های اجتماعی است. آنچه را که آموختم، در چند کلمه کلیدی خلاصه می‌کنم و شرح می‌دهم:

کاهش نرمالیتی و حذف نقش طبقه متوسـط، دوگانگی اجتماعی، تأثیرات حذف طبقه متوسـط بر علم و وجدان، گسـترش شـبه‌علم و سـودوسـاینس، بروز شـبهه رانتی، تبذیری با ناقاب ومشفکری و تحول فرهنگی.

اما لازم اسـت قبل از ورود به تحلیل جلسـه‌ای که این برداشـت مهم اسـت که تاجر به توضیح اجمالی نرمالیتی بنشـینیم: نرمالیتی اجتماعی یعنی حالتی از تعادل، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری در روابط و نهادهـای اجتماعی که افـراد در آن بتوانند با حداقل تنش و بی‌نظمی زندگی کنند. به عبارت سـادهتر، جامعـه در وضع نرمال به کوه‌های عمل می‌کند که تعاملات افراد قابل فهم و هماهنگ و مشارکت‌محور، رفتار هنجار همان کسی است که براساس هنجارها (قواعد غیررسـمی یا رسـمی مورد انتظار جامعه) شـکل می‌گیرد. مثال‌ها‌ی بر بزرگ‌تر، رعایت قانـون راهنمایی و رانندگی، یا انجام آیین‌های مذهبی و فرهنگی. اصل دورکیم (۱۸۹۳) هنجارهای اجتماعی را ابزارهـایی بیرونی می‌داند که رفتار فرد را محدود می‌کنند و درعین‌حال جهت می‌دهد. بـدون آنها جامعه به حالت آنومی فرومی‌غلتد. با این تفسـیر بین نرمالیتی اجتماعی و هنجـار ایفای مبتنی بر موازنـه دینامیک و بازخوردی پذیـرش و طرد وجود دارد، بـه صورتی که رفتارهای هنجار، مصالح اصلـی و پایه نرمالیتی اجتماعی‌اند و نقطه تعادل آن تعیین‌کننده اسـت؛ یعنی جامعه در جایی بـین انعطاف (پذیرش تغییرات هنجاری) و صلابت (اصرار بر هنجارهای تثبیت‌شده) موازنه برقرار می‌کند. اگر خیلی صلب باشد، به بحران مشروعیت می‌رسد و اگر خیلی رها باشد، به آنومی (بی‌هنجاری) دچار می‌شود. به قول پارسونز (۱۹۵۱) هنجارها مکانیسـمی هسـتند که کنش‌های فردی را بـه سـوی انسجام جمعی هدایت کرده و شـرایط امکان نمرالیتی و ثبات اجتماعی را فراهـم می‌کنند. پس می‌توان گفت که درک نگاه مردن و دریک رابطه چرخهای بازیار رفتار هنجار، شـرط لازم نرمالیتی اجتماعی است و نرمالیتی اجتماعی نیز زمینه واکنـوری برای تـداوم رفتار هنجار فراهم می‌کنـد. اما درک بسـت مدرنیته از این قاعده فراتر می‌رود. ژان‌ـ فرانسـوا لیوتار (۱۹۷۹) عنوان می‌کند که پسـت‌مدرن یعنی بی‌اعتمادی به کلان‌روایت‌ها و فراروایت‌ها در این دوران دیگر از کلان‌روایت‌ها نمی‌آیند. بلکه در بازی‌های زبانی محلی و متکثر شـکل می‌گیرند. فوکو (۱۹۷۶) با تاخیر به این کلان‌روایت‌ها نرمالیتی را نه وضعیتی طبیعی، بلکه تجسم اعمال انضباطی می‌داند که از مدرسـه، زندان تا خانواده مدن ـ مدرنیته به سابه‌های پسـت‌مدرنیته می‌نشینیم.

توضیح نحوه برگزاری و ترکیب جلسـه در این برداشـت مهم اسـت که تاجر به توضیح مبسوط:

بیشـتر حضار و مصـمیمات ظاهرا به طبقه‌ای تعلق داشتند که در جامعه ایران در حال تولد است: طبقه‌ای که دیگر نه به سنت‌های گذشته می‌چسبد و نه به ارزش‌های متعادل و مبتنی‌بر طبقه متوسط مدرن سیمیانی دارد.

جلسـه در فضایی برگزار می‌شد که بیشتر برای دیسکو مناسب بود تا یک همایش علمی حتی از نوع اجتماعی‌اش. تنها تناسـبی که خود را به چشـم می‌کشـید، قفسـه کتابخانه‌ای در روبه‌روی چشـم بود که با لیبل‌های ادبیات فارمایی یا تعداد کتب تزئین یافته بود که رنگ‌چینی کتاب‌ها نشان می‌داد جلوه‌گری رنگ مهم بوده اسـت. صدای گوش‌خراش اسپیکر از تمرین موسیقی در طبقه بالا در فضا پیچیده بود و تمرکز سخنران و شنونده را از بین می‌برد؛ چیزی که بیشتر به یک تصویر ملودرام اجتماعی از زندگی این روزهای معاصر شبیه بود؛ جلسـه‌ای که چون جامعه واقعی ما به جای برای نمونه در سال ۱۳۹۳، مجلس حدود ۳۸هزار و ۵۰۱ دقیقه جلسه علنی با بودجه صوب حدود ۴۹۶ میلیارد تومان (در بخش هزینه‌ای) برگزار کرد. به عبارتی هزینه هر دقیقه جلسه علنی در آن سـال حـدود ۱۷.۸ میلیون تومان بود. این ارقام نشـان‌دهنده هزینه برگزاری جلسـاتی هستند که لزوما مفاهم مشهودی را هم در پی نداشته است.

اینجاسـت که پرسش اصلی مطرح می‌شـود؛ اینکه چگونه می‌توان این تجرکه معیوب را شکسـت و مسیر را از جلسات بی‌حاصل به سمت جلسات اثربخش و کارا تغییر داد؟

البته پاسخ شـامل ابعاد متعدد و بررسی زمینه‌های گوناگون اسـت اما در یکسی از اصلی‌ترین محورهـا این راه‌حل در قرو کـدار از فرهنگ گفت‌وگوی مهم و بدون تکلیف، به سمت همکاری مسئولیت‌محور و تعهد تنتیجه‌بخش است.

همکاری مسئولیت‌محور سازوکاری است که در آن نقش‌ها و وظایف هر فرد یا نهاد به طور شـفاف تعریف می‌شـود. مسئولیت‌ها قابل سنجش‌اند و همکاری بین واحدها بر پایه مسئولیت‌پذیری فردی و جمعی شکل می‌گیرد. تعهد نتیجه‌بخش هم‌پیمانی اعتبار و شفاف است که سه رکن اساسی چه کاری باید انجام دهد (خروجی مشـخص)، از سوی چه کسی (مسئول بدون ابهام)، تا چه زمانی (مهلت واقعی و شـفاف) را منعکس می‌کند. این تعهد، خروجی را قابل اندازه‌گیری و قابل بیگیری می‌کند.

همکاری مسئولیت‌محور در کنـار تعهد نتیجه‌بخـش در نقطه مقابل جلسـاتی اسـت که فاقد دستورکار شـفاف اسـت و در نتیجه، شکل‌گیری بحث‌های حاشـیه‌ای و پراکنده در آن غالب می‌شود. با در تقابل با جلسـاتی که در آن شـاهد حضور نامربوط افرادی هستیم که با اختیـار کافی بـرای تصمیم‌گیری ندارند یا نقش مسـتقیمی ندارند و تنها موجب انحراف از مسیر اصلی می‌شوند.

در پارادایم تعهد نتیجه‌بخش و همکاری مسئولیت‌محور، کانون اصلـی فعالیت‌ها در طـرح جلسـه، بلکه تحقق یک خروجی مشـخص اسـت. این کار البته نیازمند یک تحول فرهنگی و ساختاری است که در آن تبیین شفاف مسئولیت‌ها، دستور کار دقیق و هدفمند، مدیریت جلسه بر مبنای نتیجه و پیگیری و پاسـخ‌گویی؛ الزامی اسـاسـی اسـت و تحقق این اهداف نیز از دریچه قدرت‌بخشـیدن به آرای کارشناسـی، فرهنگ‌سـازی و آموزش و استفاده از فناوری اطلاعات میسـور می‌شود.

البته دورهمی‌های علمی نوعـی ایجاد گفتمان علمی درون‌جامعه‌ای را می‌تواند توسـعه دهد اما یک خطر تناقض‌آمیز دارد. وقتی مستمع جامعه متوسط که دغدغه آموختن داشته باشد، نداشته باشی، می‌تواند منجر به گسترش علم کاذب برای طبقه سرخوش و مواجه شود؛ آن چیزی که مورد از ایران فراوان می‌بینیم.

در میان جمعیت، هیچ جبهه آشـنای دانشـگاهی را نمی‌دیدی و همه چهره‌های جدید با نحوه آرایش و لباس کجوال و بسـت‌مدرن بودند. در حیاط بیشی نیز خانم‌هایی با لیوان‌های نوشیدنی در دسـت. در انتظار با سیگار بر لب، به تماشا نشسـته بودند که با هنجار بدیار یا میان‌شان می‌گذشتی.

این ترکیب گویای تحولی بود که در جریان است. بی‌حجابی‌ای یکدسـت و انحصاری که جایگزین حجاب انحصاری دیروز شده است.

و این نشانه این بود که اتفاقی در شرف وقوع است و جای انحصار دینی را انحصار سکولار از آن خود خواهد کرد و یا آنچه می‌ماند. انحصار است و این هم رویداد. تعامل و گفت‌وگوی بین‌الادیانی است. گویا جامعه ما جامعه به‌شدت دوقطبی است و همیشه دعوای به بین سیاه و سـفید اسـت یا محجبه‌ای یا بی‌حجابی و این وسط کم‌حجاب‌ها (طبقه متوسط) از دو سوی تحت فشار و تهاجم هستند. این اکثریتمیسم و افراط‌گری دربهان نیست که خود درد، مهلک و مزمن جامعه ماست. و دعوای حجاب و بی‌حجابی فقط مثالی و وجهی از آن اسـت و فقط جای حاکم و محکوم عوض می‌شـود. ظاهرا دوران گذار ما از سنت ـ مدرنیته به بسـت‌مدرنیته هم مختق خودمان است؛ همان‌گونه که در دوران مشروطیت از سنت به مدرنیته ناکام و ناتمام گذشتیم و دوباره برگشتیم و در این اوتک حلا دایره نوسان را تا بسـت‌مدرنیته گشتادیم.

طبقه متوسط در ایران که روزگاری محرکوتحولات علمی و اجتماعی و حامل وجدان و شـرافت اجتماعی مبتنی بر علم و خرد بود، حالا زیر فشـار بحران‌های اقتصادی و اجتماعی مزمن و طولکشیده به‌شدت تحلیل است. اما طبقه متوسط چه مشخصاتی دارد که در ایران در حال اضمحلال است: طبقه متوسط اجتماعی به کروهی از افراد در جامعه اشـاره دارد که از لحاظ اقتصـادی، اجتماعی و فرهنگی بین طبقات پایین‌تر (کارگر) و بالاتر (ثروتمند یا اشراف) قرار می‌گیرند. این طبقه معمولا شامل افرادی اسـت که دارای تحصیلات متوسـط یا بالاتر، مشاغل با درآمد مناسب و پایدار و مهارت‌های تخصصی یا مدیریتی هسـتند و به تحرک اجتماعی، آموزش و پیشـرفت اهمیت می‌دهند. آنها در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی مشارکت کرده و به مدرنیته و تغییرات اجتماعی گرایش دارند. طبقه متوسط به دلیل تأثیر گسـترده‌ای که بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ دارد، در بسیاری از جوامع به‌عنوان ستون فقرات توسعه اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی شناخته می‌شود و با ارزش‌های اعتدال‌گرا، سخت و رفاه اجتماعی پیوند دارد.

حال با اضمحلال طبقه متوسـط در ایران، دو طبقه اجتماعی ایجاد شده‌اند. در ۴۳ سـال گذشـته از انقلاب ۵۷ قسـمت زیادی از طبقه متوسط به زیر خط فقر فروغلتیده‌اند. (فقر مطلق حدود ۳۰ درصد جامعه ایران را شـامل می‌شود و طبیعتا گرفتاران فقر نسـبی باید به دو برابر این عدد برسـد). طبقه فقیری که مهم‌ترین دغدغه او بقای فیزیولوژیک است. برای این طبقه علم و دانش و تفکر جزء ضروریات زندگی محسـوب نمی‌شود و اگرچه قسـمتی از جمعیت جوان آن مدارک دانشـگاهی نیز دارند، ولی به صورت تیپیک راننده اسـنب هسـتند و مشکلات اصلی‌شـان قیمت لوازم یدکی و معیشت در تورم لجام‌گسیخته برای ادامه بقاست. نوعا اینها فروشت و امنیت مالی لازم برای شرکت در چنین جلساتی را پیدا نمی‌کنند.

بـاز دراین میـان یک طبقه جوانان متعلق به طبقه متوسـطی هسـتند که تحصیل‌کرده‌اند و بسـیار باهوش‌اند. رفتار معمولی و نرمال دارند. اما نه امکانات کافی برای سرمایه‌گذاری و کار دارند و نه بازی مناسب برای اشتغال. و اینها بیشـترین طعمه کشـورهای پیشـرفته برای جذب مغز و استعدادهای آماده‌اند و ناچار بیشـتر به فکـر و اما در حال مهاجرت هسـتند. کاه اینها را در این جلسات می‌بینی.

با اینکه ناراضی هستند اما سر عناد و تضاد با سنت‌های اجتماعی ندارند. ولی با مدرنیته را حترز هسـتند و البته تنها گونه جشمی به بسـت‌مدرنیته دارند! اما طبقه جدیدی نیز در چهار دهه گذشـته به وجود آمده‌اند که من آنها را طبقه‌ای رانتی ـ تبذیری می‌نامم که بدرنیزگری و بدران رانت‌خور تسبیح‌به‌دست و فرزندان به‌شدت بریده از آیین و سنت با امکانات فراوان مالی را به جامعه هدیه کرده است و جمعیت فربه سنت‌گریزی در کشور از همین‌ها تشکیل شده است. جمعیتی که بیشتر عمرشـان در اینتاگرام می‌گذرد و شبها در «دورور» هستند. گاهی نیز در این‌گونه مجالس و بیشتر با عناوین بینزینی چون موفقیت و بردسازی و عناوین روشنفکری برای اغنای هویت می‌نشینند و این‌ها نیز ایسترانسانتال پخش می‌کنند تا دیده شوند. اینها خواهی‌نخواهی به بسـت‌مدرنیته رفتاری نزدیک‌ترند کرچه به‌صورت عمومی با نوع فلسفی ـ تفکری آن بیگانه‌اند.

تعداد زیادی از اینها در طبقه جوانان نیت (Neet) (نه شغل، نه مهارت‌آموزی، نه تحصیل گـزارش ۳۰ درصد جوانان ایران بین ۱۵ تا ۲۴ سـاله (۳.۱ میلیون از ۱۰.۲ میلیون فعلی ـ (۲۴ درصد بسـران ۴۹ درصد از دختران، گزارش سال ۱۳۹۷: گزارش مرکز آمار ایران و ILO) قرار می‌گیرند. اگرچه پیش‌بینی می‌شود قسـمتی از جوانان طبقه فقیر که بالدینشـان کار می‌کنند و سهم کمتری از جوانان طبقه متوسط هم در زمره جوانان نیت قرار می‌گیرند.

در جلسـه مذکور که بهانه این نوشتن شـد، چهار سخنران در جلسـه حضور داشتند که دو نفر اول از آنها قطعا از بهترین سرمایه‌های علمی کشورند. سخنران اول به زیبایی خلاصه‌ای و نکاتی از کتاب کانمن را ارائه کرد که قابل استفاده بود و اما از آن نوری بر تاریکی‌های اقتصاد ایران نتابانید که البته مسئولیت بخش‌کردن اذهان و تاریکخانه‌هاست. و سخنران دوم که از جامعه‌شناسان شهیر کشور است به براندازشی کامل سوپرالیسـتی بیشتر درگیر بین سـوژه و ابژه بود و اما نکاتی را گفت از جمله اینکه «هر نویسـنده‌ای در کتاب خود تمام می‌شود و تازه خوانده آغاز می‌شـود» که نکته جالبی بود که برای من از جهت مفهوم ممیتیکس و موتاسـیون‌های ایده آشنا و قابل فهم بود. نکته مهم دیگری اینکه کانمن در این جلسـه اصلا نبود و تنها موجب انحراف از مسیر اصلی می‌شوند.

البته دورهمی‌های علمی نوعـی ایجاد گفتمان علمی درون‌جامعه‌ای را می‌تواند توسـعه دهد اما یک خطر تناقض‌آمیز دارد. وقتی مستمع جامعه متوسط که دغدغه آموختن داشته باشد، نداشته باشی، می‌تواند منجر به گسترش علم کاذب برای طبقه سرخوش و مواجه شود؛ آن چیزی که مورد از ایران فراوان می‌بینیم.

در میان جمعیت، هیچ جبهه آشـنای دانشـگاهی را نمی‌دیدی و همه چهره‌های جدید با نحوه آرایش و لباس کجوال و بسـت‌مدرن بودند. در حیاط بیشی نیز خانم‌هایی با لیوان‌های نوشیدنی در دسـت. در انتظار با سیگار بر لب، به تماشا نشسـته بودند که با هنجار بدیار یا میان‌شان می‌گذشتی.

این ترکیب گویای تحولی بود که در جریان است. بی‌حجابی‌ای یکدسـت و انحصاری که جایگزین حجاب انحصاری دیروز شده است.

و این نشانه این بود که اتفاقی در شرف وقوع است و جای انحصار دینی را انحصار سکولار از آن خود خواهد کرد و یا آنچه می‌ماند. انحصار است و این هم رویداد. تعامل و گفت‌وگوی بین‌الادیانی است. گویا جامعه ما جامعه به‌شدت دوقطبی است و همیشه دعوای به بین سیاه و سـفید اسـت یا محجبه‌ای یا بی‌حجابی و این وسط کم‌حجاب‌ها (طبقه متوسط) از دو سوی تحت فشار و تهاجم هستند. این اکثریتمیسم و افراط‌گری دربهان نیست که خود درد، مهلک و مزمن جامعه ماست. و دعوای حجاب و بی‌حجابی فقط مثالی و وجهی از آن اسـت و فقط جای حاکم و محکوم عوض می‌شـود. ظاهرا دوران گذار ما از سنت ـ مدرنیته به بسـت‌مدرنیته هم مختق خودمان است؛ همان‌گونه که در دوران مشروطیت از سنت به مدرنیته ناکام و ناتمام گذشتیم و دوباره برگشتیم و در این اوتک حلا دایره نوسان را تا بسـت‌مدرنیته گشتادیم.

طبقه متوسط در ایران که روزگاری محرکوتحولات علمی و اجتماعی و حامل وجدان و شـرافت اجتماعی مبتنی بر علم و خرد بود، حالا زیر فشـار بحران‌های اقتصادی و اجتماعی مزمن و طولکشیده به‌شدت تحلیل است. اما طبقه متوسط چه مشخصاتی دارد که در ایران در حال اضمحلال است: طبقه متوسط اجتماعی به کروهی از افراد نمودی از بحرانی اسـت که به جان جامعه افتاده. دعوای حجاب و بی‌حجابی، تنها سطحی‌ترین نشانه این بحران است.

در ایران، بوهژه در دوران معاصر، طبقه متوسط نقش مهمی در توسعه علم و فرهنگ ایفا کرده اسـت. این طبقه، بوهژه در قرن بیستم و پس از آن، از طریق آموزش، تحصیل در دانشگاه‌ها و مشـارکت در نهادهای علمی، بیشترین نقش را در تولید و ترویج علم داشـت. طبقه متوسـط از نظر اقتصادی و اجتماعی در جایگاهی قرار داشت که به تحصیلات عالی دسترسی پیدا کرده و به علم مدرن علاقه نشـان می‌داد. این افراد به دلیل فقدان ثروت موروثی یا رانتی، به تحصیل علم به‌عنوان راهی برای پیشـرفت اجتماعـی و اقتصادی نگاه می‌کردند. علاوه بر این، نهادهای دولتی و خصوصی نیز بیشـتر برای طبقه متوسـط ایجاد شدند و این امر موجب شـد رشد علم و پژوهش در ایران بیشتر در دست آنها باشد. در اروپا، ارسـتوکرات‌ها با دلیل ثروت و منابع، در دوره‌های خاصی نقش مهمی در حمایت از علم داشـتند، اما این نقش در دوره‌های مدرن به طبقه متوسـط و دانشگاه‌ها انتقال یافت.

به این ترتیب طبقه متوسـط در ایران که روزگاری سـتون فقرات تفکر، علم و هنجارهـای اجتماعی بود و متفکران و دانشـمندان را پرورش می‌داد، حالا در اثر بحران‌های اقتصادی فروپاشـیده یا با اکثریت آن بـه زیر خط فقر فروغلتیده است. قشـری که دیگر فرصت و امکان فکرکردن ندارد و تنها دغدغه‌اش تامین معیشت و ادامه بقاست. رانندهای اسنبی که مدارک دانشگاهی دارند، اما درگیر مشکلات لوازم یدکی و تورم روزانه هسـتند. یا با اقلیتی در مقابل، که از رانت‌های اقتصادی بهره‌مند شده است. خود را از سنت‌های آیینی و اجتماعی بریده، در تب و تاب زندگی تجملاتی و سطحی غرق شده و به دامان دانش کاذب و فلسـفه‌های سطحی و حلقه‌های عرفان با قلیان اکسـیژن افتاده است. این دو طبقه، هرکدام به شیوه‌ای دچار ناهنجاری‌های شخصیتی و رفتاری شده‌اند.

طبقه فقیر بنا بر دلایل کاهش آگاهی و احسـاس نیاز به منجی، بیشتر درگیر خرافات می‌شود و طبقه رانتی پسـت‌مدرن نیز به‌دلیل ازدسـت‌دادن معنی زندگی، در جسـتوجوی هویتی جدید علاقه‌مند به سودوسـاینس و دانش کاذب است. در هر دوی این طبقات ناهنجاری شـخصیتی و رفتاری رشد می‌کند و یافتن آدم نرمال با رفتار نرمال سـخت می‌شـود. اما در میان این همه، چیزی که بیشتر از بین رفته، وجدان اسـت. وجدان که همواره در طبقه متوسط ریشه داشت. اکنون نایاب شده است.

وجدان ثمره طبقه متوسـط اسـت. وجـدان قاضی درونـی آدم‌های طبقه متوسط با علم ارتباط پیدا می‌کن؛ اینها شرافت و کرامت خود را حفظ می‌کنند و رفتاری معمولی دارند. اما در طبقه به‌شدت فقیر خرافات اوج می‌گیرد.

وقتی طبقه متوسـط از بین برود، وجدان جامعه هم از بین می‌رود. وجدان، قاضی درونی انسان‌هاست که در فرصت رشد شخصیت حاصل می‌شود. وجدان می‌تواند توجیه شـود و سرکوب یا خاموش شـود ولی از بین نمی‌رود. هر آدمی خودش را بهتر می‌شناسد و نمی‌تواند وجدانش را از بین ببرد. اما می‌تواند وجدان خود را توجیه کند. به عنـوان مثال اموال مردم را می‌خورد. ولی برای تطهیرش به حج می‌رود. چرا چون باید خواب وجدان خود را بدهد. اموال ۸۰ درصد مردم را می‌خورد. بعد به‌عنـوان خیریه به خاطر درد وجدان به چند درصدی از مردم کمک می‌کند و خود را توجیه می‌کند و گاه پوشـش کار خیریه بهترین پوشش و ملعبه بی‌وجدانی می‌شود.

در طبقـه فقیر، در اثر تحمل ظلم زیاد ابتدا خشـونت ذهنـی در فرد ایجاد شده و به‌دنبال آن وجدان تحت فشـار حس انتقام قرار می‌گیرد و سـپس این خشونت درون وی به بیرون سرایت می‌کند و توجیه وجدانی آن را انتزاع یافته می‌گذارد. وجدان اجتماعی برآیند وجدان جمعی انسان‌هاست. اما وقتی طبقه متوسط که خواستگاه وجدان اجتماعی است، نابود شود، این قاضی درونی و اجتماعی هم خاموش می‌شود.

طبقه متوسط همواره نگهبان وجدان اجتماعی و علمی جامعه بوده است؛ چراکه این طبقه فرصت اندیشـیدن، تفکر و مشارکت در توسعه علم و اخلاق را دارد. بیشـتر متفکران و اندیشمندان از این طبقه بیرون می‌آیند. تغییرات جامعه به دست این طبقه رقم می‌خورد. اما وقتی این طبقه توسعه می‌یابد، با توجه به اینکه رابطه بین علم نافع و وجدان رابطه‌ای مستقیم است، با زیبن‌رفتن طبقه متوسط علم کشـور شـده و خرافات در کف طبقه متوسط که جامعه فقیر است و شـبه‌علم در س